ابن خلدون و فلسفه تاریخی او

مدرسی چهاردهی، مرتضی

ابن خلدون حکیم مورخان اسلام در شهر تونس در سال هفتصد و سی و دوم‏ هجری قمری بدنیا آمد،تبارش از بزرگان شهر اشبیلیه اندلس بشمار میآمدند، همین‏که آن شهر را آلفونس پادشاه کاستیل از دست مسلمانان بیرون آورد جد ابن‏ خلدون در آن شهر متولد گردید وی از پدر خود و سایر دانشمندان دانش آموخت‏ و در اندک مدتی در علم و کمال مشهور شد در این هنگام طاعون بسیار سختی پیدا شد و پدر و مادر و خویشاوندان و بسیاری از معلمان وی با آن بیماری تلف شدند.

ابن خلدون تاب این مصیبت‏ها را نیاورد خواست ترک دیار خود نماید، حکمران تونس محمد بن تافراکین وی را بنام مهردار پادشاهی بخدمت پذیرفت‏ و ابن خلدون مدتی در سفر و حضر همراه حکمران تونس بود و از این زمان وی وارد زندگانی پرماجرا گردید که در تالیفات وی بخصوص کتاب تاریخ بی‏تأثیر نبود. در آن زمان در آفریقای شمالی«الجزایر،مراکش،تونس و طرابلس که همه آنها را مغرب میگفتند»چند حکومت محلی تشکیل شده بود هم‏چنین یک قطعه‏ای از آن‏ دیار بزحمت می‏توانست در برابر قدرت و سطوت روزافزون مسیحیان اسپانیولی‏ برابری نمایند.

شهرت دانش و کمال ابن خلدون در کشورهای همسایه پیچیده بود، شهریاران محلی مایل بودند که ابن خلدون را در خدمت خود داشته باشند.

او هم هرچند گاهی در خدمت یکی از آنان بسر برد متصدی کارهای‏ مختلفی مانند منشی‏گری،داوری حتی وزارت میگردید در کارهای دولتی گاهگاهی بناملایمات دچار میشد چنانکه چند مرتبه مورد کم‏مهری اربابان گوناگون خود گردید و بزندان و تبعید دچار شد.

ابن خلدون در سال هفتصد و چهل و شش هجری قمری بغرناطه رهسپار شد و مورد حسن استقبال حکمران آنجا قرار گرفت.

شهریار مسیحی کاستیل که از آمدن وی آگاه شد خواهش کرد بکاستیل‏ بیاید،ابن خلدون دعوت شهریار مسیحی را پذیرفت بآنجا رفت خواستند که ابن‏ خلدون را در دربار خود نگاه دارند و پادشاه گفت که هرگاه ابن خلدون در آنجا باشد املاک موروثی وی را در اشبیلیه پس دهد،ابن خلدون نخواست در دربار مسیحیت زندگانی کند شاه هم با تقدیم هدیه‏های گرانبها وی را با احترام تمام‏ روانه ساخت.

در سال هفتصد و هشتاد هجری قمری ابن خلدون را می‏یابیم که سرگرم‏ درس و بحث و انتقادست.امیر آن سامان که کتاب تاریخ او را دید بسیار پسندید و در احترام‏ و اعزاز وی افزود همین ماجرا حسد بدخواهان را بجنبش آورد بنای کارشکنی را گذاشتند!!ابن خلدون دیگر نتوانست در تونس بماند از راه دریا بمصر رفت پادشاه‏ مصر مقدم وی را گرامی داشت مقام قاضی القضاة مذهب مالکی را بدو واگذاشت‏ و در سفر شام وی را همراه خود برد در شام ابن خلدون بخدمت امیرتیمور هم رسید، مورد توجه امیر جهان‏گشا قرار گرفت.

ابن خلدون که زن و فرزندان خود را به نزد خود خواند چنان گرفتار گشت‏ که از قضاوت دست برداشت و تصمیم گرفت بقیه عمر را بمطالعه و درس و تالیف کتاب‏ بپایان رساند تا پس از سفر حجاز و ادای فریضهء حج در سال ششصد و هشت در قاهره درگذشت.

ابن خلدون بدون شک یکی از برزگترین مورخان و دانشمندان اسلام‏ است گذشته بر تاریخ بزرگی که تالیف نمود و اسباب شهرت جهانی او شد،کتابی در تاریخ شهر غرناطه تالیف کرد که در کتابخانهء اسکوریال اسپانیا یک نسخه از آن ثبت‏ است.در ادبیات و منطق هم تالیفاتی دارد،اشعاری از وی در دست است،بیشتر شهرت ابن خلدون از مقدمه تاریخ اوست.

این کتاب در هفت جلد چاپ شده جلد اول آن مقدمه تاریخ و شش جلد دیگر اصل تاریخ است،مولف دانشمند اصول فلسفهء خود را در مقدمهء تاریخ شرح‏ داده،این فلسفه علل ترقی ملل و اقوام و عمران و آبادی کشورها و شهرها و در برابر آن اسباب تنزل اقوام و حرابی ممالک را بیان نموده است بخصوص درباره‏ تشکیل سلسله‏های پادشاهی که همیشه آنان را بنام دولت میخواند و علل پیدایش‏ و نشو و نمای آنها تا پایان تنزل و انقراض آن سلسله‏ها عقاید و آراء مخصوص ابراز داشته است،بعقیده وی اساس تشکیل سلسله‏ها روی عصبیت بنا شده است انقراض‏ آنها هم در اثر ضعف و فقدان عصبیت پیش می‏آید،سلسله‏ها را بلحاظ اینکه سلسلهء دینی یا سلسلهء غیردینی و خانوادگی باشد طبقه‏بندی نموده و برای هریک عصبیتی‏ ثابت می‏کند از روی همین قاعده و تئوری که کشف کرده برای سلسله‏های سلطنتی‏ یک عمر طبیعی صدوبیست ساله تعیین مینماید که چهل سال اول آن دوره زنده بودن‏ عصبیت و در چهل سال دوم آن عصبیت کم‏کم ناتوان میشود تا اینکه در چهل سال‏ آخری آن عصبیت فراموش شده و بکلی از بین میرود و با از بین رفتن عصبیت سلسله‏ سلطنتی هم که علت مبقیه خود را از دست داده در معرض انقراض قرار می‏گیرد و منتظر یک دست قوی میماند که پیدا شده با پشتیبانی عصبیت،نام سلسلهء بی‏عصبیت را از صفحهء وجود محو نماید.

مراد ابن خلدون از عصبیت روشن نیست احساسات و تمایلات شدید و جدی‏ مشترک یک عده را درباره یک شخص یا یک خانواده یا یک عقیده که آن عده را وادار بفداکاری و اقدام نماید.ابن خلدون«عصبیت»می‏نامد منشاء عصبیت هم یا قرابت و بستگی‏ خانوادگی است یا عقاید مذهبی!؟ولی بعقیدهء ابن خلدون در تشکیل سلسله‏ها عصبیت‏ خانوادگی مهمتر از عصبیت مذهبی است سلسله‏های دینی و خلافت‏های اموی و عباسی‏ بدون عصبیت خانوادگی تشکیل نمی‏یافت.

در مقدمه تاریخ ابن خلدون شرحی هم درباره انتقاد روایت‏های تاریخی و راه‏های تشخیص درست از نادرست آن بیان شده که بسیار مهم و مفید است.